

داستان

مِیخَاتو بن اَبَاقَاخان بن هولاکوخان [بن]

تولوی خان بن چینگگیزخان

[و آن بر سه قسم است]

ولادت مبارک او شب پنجشنبه بیست [و] پنجم بهمن ماه قدیم ۵
سنه ثمان و ثلثین و ستمائنه یزدجردی مطابق سنه... و اَرَبَعین و
ستمائنه هجری به مقام... به طالع سنبله و روز یکشنبه بیست [و]
چهارم رجب سنه تسعین و ستمائنه موافق بیست [و] پنجم آلتیج آی
تولی پیل او را به پادشاهی نشانند؛ و پنجشنبه ششم جمادی الاولی
سنه اَرَبَع و تسعین و ستمائنه وفات یافت. مدت عمرش... سال و ۱۰
مدت پادشاهی سه سال و دو ماه... بود.

قسم اول

در تقریر نسب او و شرح و تفصیل خواتین و پسران و
دختران و نبیرگان او که تا غایت وقت منشعب گشته اند؛ و ذکر
دامادان و جدول شعب فرزندان

۱۵

قسم دوم

در مقدمه جلوس او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و
امرا در حال جلوس او بر سریر خانی؛ و تاریخ احوال زمان
پادشاهی او و آنچه در آن مدت حادث گشته است.

قسم سوم

در سیر و اخلاق‌گزیده‌او و سخنها و مثلها و بیلیگها و حکمهای
نیکو که کرده و فرموده، و حکایات حوادث که در زمان او واقع
گشته از آنچه در دو قسم سابق داخل نشده و متفرق معلوم گشته. / 535

قسم اول

در تقریر نسب او و شرح و تفصیل خواتین و پسران و

دختران و نبیرگان او که تا غایت وقت منشعب گشته‌اند

و ذکر دامادان و جدول شعب فرزندان

گیخا تو پسر دوم آباقا خان بود، از نو قدان خاتون از قوم ۵
تاتار در وجود آمده و بخشیان او را ایرنجین دوزجی نام نهادند و
او را خواتین و قومایان بسیار بودند:

اول: عایشه خاتون را خواست دختر طوغو پسر ایلگائی نویان،
و بعد از آن دوندی خاتون دختر آقبوقا پسر ایلگائی نویان از جلائیر،
و بعد از آن ایلتوزمپش خاتون دختر قتلغ تیمور کورگان از قوم ۱۰
قنقرا، و بعد از آن پادشاه خاتون دختر قطب الدین سلطان کرمان،
و بعد از آن اوروک خاتون دختر ساریجه از کرایت، و بعد از آن
بولغان خاتون، و قومایی داشته ننی نام که بعد از [او] افرنگک
او را بستند، و دیگر ایسن نام دختر بکلمپش برادر اوچان از
قوم آرولات.

۱۵

و سه پسر داشته مهتر همه: افرنگک مادر او دوندی خاتون؛
دوم هم از او ایرانشاه، سوم چینگک بولاد از بولغان خاتون.
و دخترانش چهار بوده‌اند: یکی اولاق تلغ نام، او را به عربتائی
دادند؛ و دیگر ایلقتلغ، او را به امیر قتلغ شاه دادند؛ و دیگر
آراق تلغ، هر سه از عایشه خاتون در وجود آمده بودند؛ و از دوندی ۲۰
نیز دختران داشت.

قسم دوم
از داستان گِیخاُتو خان

در مقدمهٔ جلوس او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان
و امرا در حال جلوس او بر سریر خانی و تاریخ احوال
زمان پادشاهی او و آنچه در آن مدت حادث گشته

۵

مقدمه [در] جلوس او بر سریر خانی

در ابتدا بیشتر امرا بر آن بودند که بایندو را بنشانند خاصه
طایفه‌ای که تهییج فتنه از ایشان بود چون امیر چوبان و قزوُمشی؛
و دیگر امرا به ترتیب عازم [خدمت] گِیخاُتو شدند؛ باقیان در
۱۰ جلوس او فاتر گشتند، و او نیز قبول نمی‌کرد؛ و طوغان که در آن
باب مبالغه زیادت کرده بود خایف شد و بگریخت تا به گیلان رود.
لشکر بر عقب او برفتند و او را گرفته پیش امرا آوردند.
بایندو او را حمایت کرد و در توکیل بود تا رسیدن گِیخاُتو؛ و
گِیخاُتو چون دانست که امرا منتظر وی‌اند از روم متوجه ایران
۱۵ گشت و در آلتاغ به خواتین و شهزادگان و امرا رسید و تمامت
به اتفاق و کِننگاچ یکدیگر روز یکشنبه بیست و چهارم رجب سنه
تِسْمِینَ و سِتْمِائِه در حدود اخلاط شهزاده گِیخاُتو را به مبارکی و

طالع سعد به پادشاهی بنشانند. / 536

حکایت

گرفتن امرا که بولغاق کرده بودند و یازغوی ایشان داشتن

بعد از آنکه از طوی و عشرت فارغ شدند، در اوایل شعبان

- ۵ تمامت امرا را بگرفتند و آغاز یازغو کردند و بنفس خود می‌پرسید، چه گنجاتو می‌خواست که از حادثه برادرش آرزغو خان و قتل امرا و وزرا تفتیش نماید؛ و در ابتدا خود بنشست و از شیکتور نویان که مقدم امرا بود پرسید که صورت آن احوال چگونه است؟ به جواب گفت: امرا حاضراند، پادشاه از ایشان تفحص نماید تا از سخن ایشان گناه بنده و گناه هر يك از امرا ظاهر گردد. ۱۰
- امرا باتفاق گفتند که در اول طغاجاز و قونجقبال آغاز فتنه و بولغاق کردند، و بعد از آن با سماغاز و تگنا گفتند، و در آخر که آن معانی را با خود مقرر گردانیده بودند با شیکتور نویان بگفتند: و او گفت در هر چه شما کنگاچ کرده‌اید من نیز با شما متفق‌ام.

- ۱۵ چون سخن ایشان [بد]ینجا رسید، شیکتور نویان گفت: جایی که چندین امیر غالب مستولی اندیشه‌ها و تدبیرهای فاسد کنند، بنده مردی پیر ضعیف و برادرانم که به وجود ایشان مستظهرم در روم ملازم بندگی پادشاه، اگر خلاف [سخن] ایشان گفتمی سر خود را باز نیافتمی و با من همان خطاب رفتی که با جوشی و اوردوقیا [رفت]. گنجاتو [خان] عذر او مسموع داشت و او را ۲۰ خلاص داد، و بعد از اتمام یازغو امرا را سیورغامپشی فرمود؛ و بغیر از شیکتور نویان دیگر امرا چون بر عفو پادشاه اعتماد داشتند زود به گناه خود معترف شده بودند.

و طووغان مجبوس بود و زنان و پسران جوشی و اوردوویا قصاص خون پدر [از طووغان] می‌خواستند؛ و آقبوقا با طووغان بد بود و اوروک خاتون همچنین، و گیخاخوان در قتل او توقف می‌فرمود. اوروک خاتون با وی گفت اگر با وجود چندین فتنه و بولغاق که طووغان کرده او را نکشند و قصاص خون امرا که ایشان را کشته از وی نخواهند، من بعد هیچ آفریده به دل راست کوچ ندهد. گیخاخوان فرمود که هرآینه کسی که چنین کارها کند سزای او آن باشد. آقبوقا چون این لفظ از پادشاه بشنید بیرون آمد و کودکان اوردوویا را بفرستاد تا کار طووغان را تمام کردند؛ و ۱۰ گیخاخوان نهم شوال به آلاتاغ نزول فرمود، و دیگر روز امرا طفاچاز و قونجقبال و غیرهم از گناه پاک شده تگشمیشی کردند؛ و روز آدینه چهارم رمضان گیخاخوان عزم مراجعت به دیار روم مصمم فرمود؛ والسلام.

حکایت

۱۵ توجه گیخاخوان به جانب روم و نصب فرمودن شیگتورنویان

را به نیابت مطلق

گیخاخوان چون از آلاتاغ عازم روم گشت نیابت مطلق خود در ممالک ایران زمین به شیگتورنویان توسامیشی فرمود، و از آنجا به تبریز آمد و به اتفاق امرا به قشلاق آران رفت و در موضع ۲۰ قراچالی کنار آب کر [که] یورت قدیم او بود نزول کرد، و به ساختن مهمات و مصالح ملک مشغول شد و ایلیچیان و آلتماغاها را به اطراف روانه گردانید؛ و در اواخر آن زمستان روز یکشنبه بیست و هشتم محرم سنه احدى و تسعين و ستمائه شهزاده زنبو

پسر یُشموت در چَغاؤ وفات یافت.

و گِیخاؤ شهزاده آنباژچی را با يك تومان لشکر به جانب خراسان فرستاده بود و او جهت قیشلامبشی در حدود ری توقف نموده؛ و طغاچار با شیکتورنویان نوکر بود از وی به بهانه باز دیدن فرزندان اجازت خواسته متوجه خانه‌های خود شد؛ و صدر ۵ الدین زنجانی که نایب او بود با وی قزوینی‌ای بابا نسام را به قزوین فرستاد و به برادر خود قطب‌الدین پیغام داد که ترکمانان روم و قرامانیان بر گِیخاؤ ظفر یافته‌اند و کار او تمام کرده، و تمامت امرا بر پادشاهی شهزاده آنباژچی متفق‌الکلمه شده‌اند، می‌باید که آن برادر به خدمت او مبادرت نماید و صورت حال با ۱۰ وی تقریر کند تا عزیمت خراسان را فسخ کرده به جانب آران مراجعت نماید.

قطب‌الدین آن حال را با شیخ جمال‌شیرازی از ملازمان شهزاده بگفت و او در خدمتش عرضه داشت. شهزاده چون بغایت زیرک و کافی بود رعایت شرایط احتیاط واجب دانست، مولایید نامی از ۱۵ نوکران خود را جهت تفحص و تحقیق آن حال به اسم ایلچی‌گری پیش شیکتور فرستاد. در راه پیش طغاچار رسید. صدرالدین با وی گفت ترا نزد شیکتور رفتن مصلحت نیست بازگرد و به تعجیل برو تا شهزاده هرچه زودتر بباید و بر تخت نشیند.

مولایید گریز و زیرک بود گفت شاید چنین کنم، لیکن چون ۲۰ خانه‌های ما نزدیک است متعلقان را باز دیده مراجعت نمایم. چون از ایشان بگذشت، متوجه قراچالی‌گشت تا به خدمت شیکتور رسید. در راه ایلچیان را دید که از روم می‌آمدند با یزلیق‌ها، و گِیخاؤ جهت خواتین و شهزادگان و امرا هدایا و بیلگه‌ها فرستاده و در میان ایشان دوستی از آن خنود یافت که معتمدالقول بود از وی ۲۵

سلامتی گیخانُتو پرسید، او تقریر کرد که در صحت و سلامت

537/

[است و] خوشدل و کامران./

مُولا یید را محقق شد که صدرالدین حیلَت کرده، و اگر آن
معنی روشن شود اَنباز چپ و امرای او بسلامت نمانند. در حال به
۵ خدمت شیگتور رفت و بر سر جمع ادای رسالت شهزاده اَنباز چپ
کرد و بعد از آن خلوت خواست و صورت آن احوال از ابتدا تا
انتها بشرح تقریر کرد.

شیگتورنویان پیشتر از آن معانی شمه‌ای دانسته بود او را
جوابهای نیکو گفت و باز پیش اَنباز چپ تحف و هدایا فرستاد، و
۱۰ خود با دو هزار سوار بر نشست و صبحی بر سر خانه‌های طغچار
تاخت و او را بگرفت؛ و صدرالدین را نیز به خانه خود آورد و
محبوس می‌داشت تا بهارگاه که خبر وصول گیخانُتو رسید. ایشان
را در صحبت پانصد سوار جلد به استقبال فرستاد. در حدود
اَزَن‌الروم به بندگی گیخانُتو رسانیدند بعد از آنکه هزاره به هزاره
۱۵ گذرانیده بودند؛ و گیخانُتو بیامد و به یایلاقِ آلتاغ نزول فرمود.
در روز یکشنبه دوازدهم رجب سنهٔ اِحدی و تسعین و ستمیائه
موافق چهاردهم اَلتینچ ای لو پیل شهزادگان و امرا با اتفاق مُوچلگا
دادند و گیخانُتو را دیگر بار چنانکه معهود است بر تخت پادشاهی
نشاندند به یایلاقِ آلتاغ، و مراسم عیش و عشرت و تهنیت به
۲۰ تقدیم رسانیدند؛ و السّلام.

حکایت

تفویض وزارت به صدرالدین زنجانی و قاضی

القضاتی به برادرش قطب‌الدین

گیخانُتو آن تابستان در آلتاغ بود و غازان از خراسان به عزم

دیدن او بیامد. چون به تبریز رسید بر وفق اشارت گبخانو او را نادیده مراجعت نمود؛ و صدرالدین زنجانى از اموال مقتولان که برداشته بود مالی وافر پیشکش کرد و [به] بُورَاقچین ایگآچی که پرورنده گبخانو بود و بنسایت معتبر التجا نمود و طلب وزارت کرد؛ و شمس‌الدین احمد لاکوشی نیز به تربیت جمعی امرا طالب ۵ آن منصب بود؛ و صدرالدین به وساطت شرف‌الدین سمنانی جانب امیر آق‌بوقا معذور گردانید و مربی خود ساخت و همگنان را به تومانات تقبل می‌کرد.

در اثنای آن حال از طرف روم خبر رسید که لشکر یاغی از شام رسید و ملک اشرف قلعه‌الروم را محاصره کرد، و در ماه رجب ۱۰ تاییچوآغول پسر مُنگکه تیمور و طغاچار و بوقدای آق‌تآچی و تماچی ایناق با لشکری تمام به دفع آن یاغی متوجه آن صوب شدند؛ و در شعبان شهزاده سوکای و امیر تیمور بوقا و قراچه بر راه آخلاط و آرچیش متوجه قلعه‌الروم گشتند و در اواخر رجب ملک اشرف قلعه‌الروم را بستند و بعضی اهالی آن را بکشت و بعضی اسیر برد ۱۵ و قلعه را به کوتوالان خویش سپرد و مراجعت نمود.

و گبخانو به وقت مراجعت از آلتاغ در حدود آلتان بولوغان خاتون را بستند. در ماه شعبان سنه احدى و تسعين و سه‌شنبه هجدهم رمضان آن سال به مرحله تسو از اعمال تبریز سوءالمزاجی بر طبیعت گبخانو طاری شد و به مرضی مخوف مؤدی گشت، و اطبا ۲۰ ربیب‌الدوله و صفی‌الدوله نصرانی ملازم بودند و در معالجت اجتهاد می‌نمودند، و به مدت چهل‌روز صحت کلی یافت؛ و در ششم ذی‌الحجه سنه احدى و تسعين و ستمائه به قشلاق آران صاحب دیوانی ممالك بر صدرالدین مقرر شد؛ و از بندگی گبخانو درخواست کرد تا او را صدر جهان لقب دادند و برادرش را قطب ۲۵

جهان خواندند، و عمزاده او را قوام‌الملک؛ و قاضی‌القضاتی ممالک به نام برادر بستد و حاکمی تبریز نیز به او داد، و از آن عراق به قوام‌الملک؛ و سوم جمادی‌الاولی سنه اثنین و تسعین تَغْنًا تَطْفَاوُل به سرای منصوریه اران وفات یافت و او را به ۵ مراغه سپردند.

و گیخاتو در سیزدهم جمادی‌الآخر سنه اثنین با تبریز آمد و دوازدهم رجب از مراغه به جانب سیاه‌کوه روانه شد؛ و در هفتم شعبان ایلچیان قونیچی اغول رسیدند به اظهار وفاق و طلب اتفاق؛ و نهم آن ماه قتلغشاه نوین و ایلچیان اورگتموز اغول و ایلچیان ۱۰ نوروز از خراسان رسیدند و همان روز رسیدن عایشه‌خاتون از روم بود و بایتمیش از دیاربکر؛ و هفدهم شعبان گزائی اغول پسر مُنْگْکَه تَیمور و قونجقبال و دولادای ایدآچی که به چریک خراسان رفته بودند باز آمدند؛ و در اواخر شعبان در اشکمر نزول فرمود و قتلغبوقا پسر صادون گرجی را آنجا به یاسا رسانیدند؛ و دوازدهم ۱۵ رمضان به اوجان رفت و نوزدهم به هشت‌رود و از آنجا به طرف مراغه بیرون شده به آران رفت و قیشلامیشی آنجا کردند؛ و پنجم ربیع‌الاول سنه ثلث و تسعین شهزاده بیرى در وجود آمد.

و بیست و هشتم ربیع‌الآخر ایلچیان از پیش توقتا رسیدند مقدم ایشان شهزاده قالمطای و بولاد و به دلان ناوور به بندگی ۲۰ حضرت رسیدند به اظهار صلح و موافقت و از هرگونه ملتسمات، و سوم جمادی‌الاولی ایشان را به اعزاز و اکرام تمام بازگردانیدند، و دوم جمادی‌الاولی در کنار کُر شهری بزرگ بنا نهاد و آن را قتلغ‌بالغ نام کرد و از قیشلاغ مراجعت نمود.

در بیله‌سوار عرض لشکر داد و در اوایل جمادی‌الآخر سنه ۲۵ ثلاث کنگاچ چاو کردند و هفتم رجب گزائی اغول پسر مُنْگْکَه تَیمور

وفات یافت؛ و شانزدهم رجب مذکور شهزاده بایندو در آلاتاغ به بندگی / حضرت رسید و گِیخاؤ او را قاقمپشی فرمود؛ و پانزدهم شعبان او را به شفاعت بُورا قچین ایگآچی اجازت مراجعت فرمود و هفتم رمضان به آلاتاغ رسیدند و آنجا قورپلتائی کردند و پنجشنبه بیست [و] یکم ماه از قورپلتای فارغ شدند؛ والسلام. ۵

حکایت

وضع چاوِ نامبارک و خللها که بدان سبب در ممالك ظاهر شد

صدرالدین و بعضی امرا احیاناً در باب چاو که در ولایت ختائی روان است و تدبیر و ترویج آن در این ولایات بحثی و اندیشه‌ای می‌کردند و آن قضیه را در بندگی حضرت عرضه داشتند. گِیخاؤ صورت آن حال از بولاد چینگسائنگ استکشاف فرمود. تقریر کرد که چاو کاغذی است که تمغای پادشاه بر آنجا است و در تمام ختائی به جای درم مسکوک می‌رود؛ و نقد آنجا بالش است و به خزانه عامره می‌رسد. ۱۵

گِیخاؤ چون پادشاهی بغایت سخی بود و بخشش بافراط می‌کرد و مال عالم به جود او وافی نه، آن قضیه را مستحسن داشت؛ و صدرالدین می‌خواست که در ممالك وضعی نهد که دیگران نکرده باشند، بدان واسطه در آن باب سعی تمام می‌نمود؛ و شیکتور نوپان که اعقل امرا بود تقریر کرد که چاو موجب خرابی ممالك باشد و ۲۰ مستلزم بدنامی پادشاه و پراگندگی رعیت و لشکر.

صدرالدین عرضه داشت که شیکتور نوپان چون بغایت زر دوست است در ابطال چاو می‌کوشد. یزلیغ شد که بزودی آن را تمام

کنند؛ و آدینه بیست [و] هفتم شعبان أَقْبُوْقا و طَلْغاچار و صدر الدّین و تَمّاچچی ایناق به جهت اجرای چاو به جانب تبریز روان شدند؛ و نوزدهم رمضان آنجا رسیدند و یَزْلَیغ رسانیدند و چاو بسیار ترتیب کردند؛ و روز شنبه نوزدهم شَوّال سنّه ثَلَاث و تِسْعِیْن ۵ و سِتِّمِائِه در شهر تبریز چاو بیرون آوردند و روان کردند؛ و فرمان چنان بود که هر آفریده که نستاند در حال او را به یاسا رسانند.

یک هفته از بیم شمشیر می‌ستدند اما به عوض آن زیادت چیزی به کسی نمی‌دادند، و بیشتر مردم تبریز از راه اضطرار ۱۰ سفر اختیار کردند و اقمشه و اغذیه از روی بازار برگرفتند چنانکه هیچ چیز یافت نبود و مردم به جهت میوه خوردن پناه با باغها دادند؛ و شهری چنان انبوه از مردم خالی شد بکلی و رنود و او باش هر کرا در کوچه‌ها می‌یافتند برهنه می‌کردند، و کاروان از آنجا منقطع شد؛ و رنود به شب به سر کوچه‌های باغ کمین‌کردنی ۱۵ و اگر مسکینی خرواری غله یا سبدی میوه به حیلّت به دست آورده بودی تا به خانه برسد آن را از وی می‌ستدند، و اگر مانع شدی گفتندی بفروش و بهای آن چاو مبارک بستان و بنمای که از کجا خریدی بر جمله خلق در آن بلا گرفتار شده بودند و مسکینان دست به دعا برداشته.

۲۰ اتّفاقاً روزی گیخا تو در بازار می‌گذشت دکانها را خالی دید. موجب آن را پرسید. صدرالدّین گفت: شرف الدّین لاکوشی که مقدّم اینجا است نمانده، و اهل تبریز را عادت آنست که در عزای بزرگان از بازار برخیزند؛ و جمعه‌ای در جامع بر قطب الدّین غوغایی عظیم کردند تا رخصت یافتند و در گوشه‌ها اطعمه به زر ۲۵ می‌فروختند؛ و باز خلقی را بدان بهانه بکشتند و معاملات و تَمّاها

بکلی هرافتاد؛ و روزی درویشی بر سر بازار عنان صدرالدین
بگرفت و گفت:

شعر

بوی جگر سوخته عالم بگرفت

- ۵ گر نشنیدی زهی دماغی که ترا است
صدرالدین به تأثیر آن سخن به اتفاق نوکران بعد خراب البصره
یولیع حاصل کرد که معاملات اطعمه به زر کنند. بدان سبب مردم
دلیر شدند و ظاهراً معاملت به زر می کردند، و بدان واسطه غایبان
روی به شهر نهادند و به اندک زمان باز معمر شد. و عاقبة الامر
کار چاو به جایی نرسید و ترک آن گرفتند و خلائق از آن زحمت
۱۰ خلاص یافتند؛ و روز آدینه دوم ذوالقعدة سنه ثلث و تسعين و
ستمائة شهزاده آتبارچی در حدود نخبوان وفات یافت موافق
توقسونچ آئی... پیل.

حکایت

- عاصی شدن بایندو در بغداد و اختلاف امرای این جانب و
۱۵ یاغی شدن بعضی با گنجاتو و عاقبت حال و کار او
شهزاده بایندو چون به شفاعت بوراقچین ایگاجی خلاص یافت
و با مخیم قدیم خود رفت به جهت آن آزدگی با امرای خود به
صریح و کنایت شکایت گنجاتو کردی، و به وقت آنکه امرا توداجو
یارغوچی و چیچاک کوزگان و لگزئی پسر آزغون آقا ایلتمور پسر
۲۰ هندو قوزنویان به جانب بغداد رفتند خاطر ایشان را به دست آورد
و در باب خروج با گنجاتو با خویشان یکی کرد؛ و جمال الدین
دستبردانی که از کتاب و عمال بغداد بود با ایشان متفق شد و

مایحتاج او و امرا و لشکر از سلاح و چهارپای و ساؤری و تَنار و غیره ترتیب می‌کرد؛ و بایُئدو ایلچیان را به شهر بغداد فرستاد تا محمد سُکورچسی را که به حکم یَزْلِیغِ گَیخانُو شِعْنه بغداد بود بکشتند. / و عصیان را و بُلغاق را به اظهار رسانیده آغاز فتنه ۵ و فساد کردند.

عَرَبَنایِ کُورگان چون بر آن حال مطلع شد ایلچی فرستاد و گَیخانُو را از یاغی شدن بایُئدو و اتفاق امرای مذکور با وی خبر داد و وصیت کرد تا خود را از مکر امرا دُولادائی ایدآچی و قُوتُجُقبال و تُوکال و ایلچیدائی و بُغَدائی که ملازم اند و در آن کُنگاچ متفق ۱۰ نگاهدار. گَیخانُو با امیر اَقبُوقا کُنگاچ کرده این امرای مذکور را گرفته و بند کرده به تبریز فرستاد تا محبوس گردانیدند بغیر از تُوکال که به جانب گرجستان بود؛ و از قِشلاقِ اَرانِ ایلچیان را پیش بایُئدو فرستادند به دیار بکر تا بایُئدو را گرفته بفرستد.

ایلچیان چون به حدود اِرَبیل رسیدند بر کنار آب زاب بایُئدو ۱۵ را دیدند که گرفته در دست ایلچیان بایُئدو بود و او را می‌بردند.

از آنجا مراجعت نموده به تعجیل تمام بیامدند و صورت حال بایُئدو عرض داشتند؛ و روز پنج‌شنبه بیست و هشتم ربیع‌الآخر سنه اَرَبَع وَ تِسْعِینَ وَ سِتِّمِائَه موافق آخر اِیکِندِی آئی ... پیل امرا اَقبُوقا و طُغاجار را به چَرِیکِ بایُئدو فرستاد، و طُغاجار در خفیه ۲۰ پیغام نزد بایُئدو فرستاده بود و او را بر خروج تحریض کرده.

چون به کنار آب چَغاتُور رسیدند، اَقبُوقا در میانه‌سخن با طُغاجار گفت تو مردی گُریز و محیلی، هیچ خبر داری که در چه کاری؟! و از پیغام او به بایُئدو واقف نه. طُغاجار چون آن سخن شنید تصوّر کرد که اَقبُوقا بر سرّ او واقف گشته، از آن جهت این سخن ۲۵ می‌گوید. از آن معنی مستشعر گشته نیم شب با امرای هزاره اتفاق

- کرده متوجه جانب بایندو گشت. امیر آقبوقا چون چنان دید منهرم شد و با سیصد سوار از خواص خویش به بندگی گنجاتو آمد به حدود آهر. گنجاتو از آن حال متحیر ماند. خواست که عازم روم شود. بعضی ملازمان بی تدبیر گفتند مصلحت [نیست] تاج و تخت را به یاغی سپردن و گریختن، در تمامت این ولایات لشکریهای ما نشستند؛ جمع شویم و روی به جنگ دشمن آوریم. و از آنجا با آران مراجعت نمود و دیگر روز به بیله سوار آمد؛ و امیر حسن پسر توفو که از عهد مهرداد باز ملازم بود نیم شبی با اصحاب خویش بگریخت و روی به طرف بایندو آورد؛ و چون آن خبر به قونبقلان و دولادائی رسید به تبریز از حبس بیرون آمدند و بگریختند؛ و ۱۰ امیر ایرینجین و بایچاق با جمعی دیگر اتفاق کردند و قیچاق اغول پسر بایندو را که محبوس بود بیرون آوردند و پیش پدر بردند.
- و روز پنجشنبه ششم جمادی الاولی تاتاق و طوغرپلجه در حدود همدان با باشماق اغول و قراچا داماد سلطان احمد مصاف دادند و ظفر تاتاق را بود؛ و توكال از گرجستان با لشکری می آمد ۱۵ و ایلچی به تبریز فرستاد نزد امرا که محبوس بودند که من با لشکری تمام به مدد شهزاده ایلدار عزم آران دارم به قصد گنجاتو، شما باید که زود به من پیوندید؛ و ایشان برفور برفتند و به کنار کر به توكال رسیدند و باتفاق در طلب او پویان شدند.
- هزاره نارین که در بیله سوار بودند واقف شدند که گنجاتو ۲۰ کجا است، برفتند و او را بگرفتند و به امرای عاصی سپردند تا او را هلاک گردانیدند در روز پنجشنبه ششم جمادی الاولی سنه اربع و تسعين و ستمائه موافق هفتم اوجونچ آئ... ییل؛ تماچی ایتاق و ایتاوغلی و ایت بوقی که مقربان او بودند هم با او هلاک کردند؛ و ایت توفلی را [که] به وقت بازخواست و تادیب بایندو ۲۵

مباشَرِ آن کار بوده بود گرفته به خدمت بایُدو فرستادند تا بر وجهی که لایق داند او را سیاست فرماید. چون آنجا رسید بایُدو گفت اقدام او بر آن حرکت به فرمان پادشاه بود او را مؤاخذت نتوان کرد. و وی را به جان امان داد.

۵ و أَقْبُوْقا و طَلایِچُو را بگرفتند و به وقت آنکه غازان با بایُدو مصاف می‌داد به نزدیک هشتروند ایشان را بگرفتند و بکشتند؛ و چهارشنبه نوزدهم جمادی‌الاولی سنهٔ اَرْبَع و تِسْعِیْن و سِتِّمِائِه از ملتقای آب کُورِه و آب چَغَاتُو امرا امیر رمضان را به خدمت شهزاده غازان فرستادند به اعلام واقعهٔ گِیْخَاثُو؛ و نزد بایُدو ایلچی ۱۰ فرستادند تا به تعجیل تمام بیاید و بر تخت نشیند.

بایُدو چون آن سخن شنید بغایت خرم و شادمان شد و جمعی امرا را که با ایشان بد بود بکشت و متوجه این دیار گشت؛ و تمامت حکایات احوال او در داستان غازان خان مشروح خواهد آمد؛ اِنْ شَاءَ اللّٰه تَعَالٰی.

قسم سوم
از داستان گنج‌آتو خان

در سیرت‌های پسندیده و اخلاق گزیده و حکمها که کرده
و فرموده و بیلگه‌ها و مثل‌های نیکو که فرموده از آنچه در
دو قسم سابق داخل نشده و از هر کس معلوم شده. /

/540

.....